



زبیر؛ از حمایت تا رویرو شدن با علی(ع)/ سرانجام زبیر و قاتل او

امام علی(ع) در جنگ جمل، نماینده ای را می فرستد و به او می گوید: با زبیر ارتباط بگیر که نرمتر است، به او بگو پسر دائیت می گوید...

خبرگزاری مهر - امام علی(ع) در جنگ جمل، نماینده ای را می فرستد و به او می گوید: با زبیر ارتباط بگیر که نرمتر است، به او بگو پسر دائیت می گوید: در حجاز مرا شناختی و در عراق نشناخته انگاشتی، چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟!

امام علی(ع) در خطبه سی و یکم نهج البلاغه، قبل از جنگ جمل به وقتی که عبدالله بن عباس را نزد زبیر فرستاد تا او را به نظم و اطاعت حضرت بازگرداند، فرمود: لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّاهُ تَجِدُهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قُرْنَهُ، يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَ يَقُولُ هُوَ الدُّكُولُ. وَلَكِنْ الْقَرْبِيُّ، فَإِنَّهُ الْإِنُّ عَرِيكَةٌ، فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ، وَ أَتُكْرِتَنِي بِالْعِرَاقِ! فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ؟ [أَقُولُ: هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ سَمِعَتْ مِنْهُ هَذِهِ الْكَلِمَةُ أَعْنَى «171; فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ: با طلحه ملاقات مکن! که اگر ملاقاتش کنی، وی را همچون گاوی خواهی یافت که شاخهایش اطراف گوشهایش پیچ خورده باشد، او بر مرکب سرکش هوا و هوس سوار می شود و می گوید: مرکبی رام است! بلکه با زبیر ارتباط بگیر که نرمتر است، به او بگو پسر دائیت می گوید: در حجاز مرا شناختی و در عراق نشناخته انگاشتی، چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟!

ابن ابی الحدید می نویسد: پس از آنکه علی(ع) به بصره رسید و لشکر وی در برابر لشکر عایشه صف کشیدند و بین امام(ع) و زبیر سخنی رد و بدل شد، زبیر نزد عایشه آمد و گفت: من هرگز در مکانی نایستادم و در جنگی حاضر نشدم، مگر اینکه از خود بصیرت و رایایی داشتم، مگر در این جنگ که من مرددم و جای پای خویش را نمی شناسم! عایشه گفت: خیال می کنم از شمشیر پسر ابوطالب ترسیده ای، او شمشیر تیز و آماده کشتار دارد اگر تو از شمشیر او فرار کنی هیچ بعید نیست، زیرا مردان فراوانی پیش از تو از شمشیر او ترسیده اند.

طبری در شرح جنگ جمل می نویسد: علی (ع) سوار بر اسب از میان سپاه پیش آمده زبیر را فرا خواند و او آمده در برابرش ایستاد. علی (ع) از زبیر پرسید: چه باعث شد که آمدی؟ گفت: تو باعث شدی، نه ترا شایسته حکومت می دانم و نه ذی حق تر از ما. علی (ع) گفت: برای حکومت، بعد از عثمان رضی الله عنه شایسته نیستم؟ ما ترا از اولاد (و قبيله) عبدالمطلب می شمردیم تا آن وقت که پسر، همان پسر بدت بزرگ شد و ترا از ما جدا کرد. سپس برخی کارهای ناروایی را که کرده بود برشمرده آنگاه بیادش آورده که پیامبر(ص) به او و زبیر برخورده به او (یعنی علی(ع) گفته است: پسر عمه ات (زبیر) چه می گوید که ستمکارانه و بنا حق با تو خواهد جنگید؟

در این هنگام، زبیر در حالی که می گفت: بنابراین با تو نمی جنگم بازگشت نزد پسرش عبدالله و به او گفت: شرکت خود در این جنگ را خردمندانه و روا نمی بینم. پسرش به او گفت: تو در حالی قیام کردی که آنرا به روشنی روا می دانستی ولی حالا که چشمت به پرچم های پسر ابیطالب افتاد و فهمیدی زیر آنها مرگ کمین کرده ترسیدی. زبیر از این سخن به خشم آمده گفت: وای بر تو من در برابر او سوگند خوردم که با او نجنبم. گفت: کفاره قسم بده، غلامت سرچیس را آزاد کن. زبیر آن برده را به عنوان کفاره قسم آزاد کرد و رفته در کنار آنها در صف نبرد ایستاد. علی(ع) به زبیر گفت: تو قصاص خون عثمان را از من می خواهی در حالی که خودت او را کشتی؟ خدا امروز برای هر کدام مان که با عثمان تندتر بود ناگواری پیش آورد.

زبیر، دومین آتش افروز نبرد جمل، وقتی احساس شکست کرد، تصمیم به فرار به سوی مدینه گرفت، آن هم از میان قبيله

«احنف بن قیس؛ که به نفع امام(ع) از شرکت در نبرد خودداری کرده بود. رئیس قبیله از کار ناجوانمردانه زبیر سخت خشمگین شد، زیرا وی، بر خلاف اصول انسانی، مردم را فدای خودخواهی خود کرده بود و اکنون می‌خواست از میدان بگریزد.

یک نفر از یاران احنف به نام عمرو بن جرموز تصمیم گرفت که انتقام خونهای ریخته شده را از زبیر بگیرد. پس او را تعقیب کرد و وقتی زبیر در نیمه راه برای نماز ایستاد از پشت سر بر او حمله کرد و او را کشت و اسب و انگشتر و سلاح او را ضبط کرد و جوانی را که همراه او بود به حال خود وا گذاشت و آن جوان زبیر را در «وادی السباع؛ به خاک سپرد.

عمرو بن جرموز به سوی احنف بازگشت و او را از سرگذشت زبیر آگاه ساخت. وی گفت: نمی‌دانم کاری نیک انجام دادی یا کاری بد. سپس هر دو به حضور امام(ع) رسیدند. وقتی چشم امام به شمشیر زبیر افتاد فرمود: «طالما جلی الکرب عن وجه رسول الله(ص): این شمشیر، کرارا غبار غم از چهره پیامبر خدا(ص) زدوده است. سپس آنرا برای عایشه فرستاد.

در روایتی دیگر آمده است:علی(ع) به عمرو گفت: آیا تو زبیر را کشتی؟ پاسخ داد: آری. فرمود: به خدا قسم پسر صفیه بزدل و پست نبود اما امان از زمانه و میدانهای بدی. ابن جرموز گفت: «ای امیرالمؤمنین! جایزه؛علی(ع) پاسخ داد: از رسول خدا(ص)شنیدم که فرمود: «به قاتل پسر صفیه آتش را مژده بده؛ ابن جرموز از جمله کسانی بود که همراه با نهروانیان بر ضد علی(ع)خروج کرد و آن حضرت وی را به همراه دیگر خوارج بکشت.